

به اعتقاد صدوقی سها غیر از شیوه قدما اصلا امکان آموزش فلسفه اسلامی وجود ندارد

فلسوفان

محسن ایمانی

وضعیت فلسفه اسلامی طی سال‌های اخیر در دانشگاه‌ها به لحاظ کمی از تقا یافته اما همچنان شاخصه کیفی و عمقی آن در سطحی ثابت باقی مانده است؛ به عبارتی دیگر فلسفه اسلامی در چهار چوب سیستم دانشگاهی نتوانسته است به خوبی رشد کند و بلکه اساسا فلسفه اسلامی وضعیت قابل توجهی در دانشگاه ندارد. «گر می‌خواهیم فلسفه اسلامی را آموزش دهیم، فقط از طریق قدما و سیاق و روش آنها این کار میسر است.» لب و لباب کلام آقای منوچهر صدوقی سها بر این عبارت بود. جنبه‌های آموزشی فلسفه اسلامی، نگاه سنتی و تقابل آن در دنیای جدید و وضعیت فضا‌های آموزشی کشورمان از جمله موضوعاتی‌اند که با ایشان راجع به آنها به گفت‌وگو پرداختیم. صدوقی سها هم‌اکنون مشغول تالیف و تصحیح مجموعه‌ای از متون خطی اسلامی با عنوان «سلسله‌المختارات من نصوص التفسیر المستنبط» است. از دیگر آثار ایشان می‌توان به «تاریخ حکما و عرفای متأخر»، «شرح منظومه سبزواری» به فارسی، «معجم حکما» و... اشاره کرد.

موضوعات فلسفی‌اش را به شاگردانش منتقل می‌کرده است. نمونه‌اش کتاب «مباحثات» است که یک جلد هم نیست بلکه چندین کتاب با عنوان مباحثات وجود دارد. این کتاب‌ها بیشتر مباحثاتی بود که با بهمنیار یا بعضی از شاگردانش انجام داده بود ولی مابقی فیلسوفان اسلامی به این گونه نبودند. هیچ وقت مانمی‌پیتیم که ملاصدرا چنین مجالسی داشته باشد و تعالیمش را انتقال دهد اما فیلسوفان همیشه بر اساس متون تدریس می‌کرده‌اند؛ حتی از کتاب‌هایشان تدریس می‌کردند. نمونه‌اش این سیناست که کتاب شفا را تدریس می‌کرد. دیگران هم به این گونه بودند که متأخران آثار متقدمین را تدریس می‌کردند.

چرا نگاه آموزشی در میان فیلسوفان وجود نداشته است. شما چه دلیلی را می‌توانید طرح کنید؟

دلیلش این است که اولاً فیلسوف در ایران دو اطلاق دارد؛ شاید در همه جای دنیا هم این گونه باشد؛ یکی آنکه از فیلسوف مراد استاد فلسفه دارند که به اصطلاح اندیشمند یا متفکر نیست. بیشتر اشخاصی که ما به آنها فیلسوف می‌گوییم از این قبیل هستند. اینها استاد فلسفه‌اند و ممکن است برای نمونه حتی یک مساله تاسیسی فلسفه هم نداشته باشند، اما جنبه دیگر این است که ما به ندرت کسانی را داریم که تفلسف کنند و مینا داشته باشند. وقتی که فیلسوف به معنای دقیق کلمه کم است یا اینکه می‌ترسم بگویم اصلا نیست و اگر باشد بسیار اندک است، به اصطلاح سالبه به انتفاع موضوع است. اصلا فیلسوف به معنای دقیق نداریم

موضوع بحث ما آموزش فلسفه اسلامی است. با توجه به اینکه تاریخ و گستره فلسفه اسلامی به پیش از ۱۲ قرن می‌رسد، به عنوان نخستین سوال می‌خواستم از شما بپرسم در طول تاریخ فلسفه اسلامی بقره‌ای به نام آموزش مطرح بوده است؟ آیا فیلسوفان اسلامی به جنبه‌های آموزشی فلسفه اسلامی هم توجه داشته‌اند؟ و اگر این چنین است، این جنبه واجد چه ویژگی‌ای بوده است؟ در ابتدا باید شما مرادتان را از آموزش مشخص کنید.

مقصود ما از آموزش، شیوه نظام‌مند برای انتقال مفاهیم و معنای فلسفه اسلامی به نسل بعدی و کسانی که طالب فلسفه اسلامی بودند است؛ به عبارتی یعنی آن چیزی که فیلسوف می‌اندیشیده، در یک قالب نظام‌مند به شاگردانش فرادهد. نه خیر به این صورت نبوده و اگر هم بوده، بسیار اندک و ضعیف بوده است. ما فیلسوفی نداشتیم که فلسفه‌اش را مستقیماً به شاگردش انتقال دهد. شاید این سینا به بعضی از شاگردانش مانند بهمنیار به این گونه که شما می‌گویید فلسفه‌اش را انتقال داده باشد.

مقصود شما طیف حکمت مشائیان است؟ شخص این سینا را مدنظر دارم. ابو عبید در رساله‌ای که درباره سیره این سینا نگاشته، می‌گوید این سینا شب‌ها تدریس به شاگردانش داشته است. شاید در این فضا این سینا بعضی از



از جمله مراکز دانشگاهی ای که برای نخستین بار فلسفه اسلامی در آن آموزش داده شد، دانشکده علوم معقول و منقول بود که در آن دانشجویان برای شناسایی واحیای بخش عقلی از دانش بشری که در حوزه علوم و معارف اسلامی است، آموزش می‌بینند. بدیع الزمان فروزانفر، کاظم عساکر، جلال الدین مجتبیوی، مرتضی مطهری و محمد مفتاح از جمله کسانی بودند که در آنجا تدریس می‌کردند.

نمی‌بینم که دارای منظومه مستقلی بوده باشند که قابل انتقال به دیگران باشد.

که خودش منظومه فلسفی اش را انتقال داده باشد، من این جنبه را دلیل می‌دانم.

✦ این عدم حضور یک منظومه فلسفی به زعم شما را می‌توان یک آشفتگی تعبیر کرد؟
خیر، اصلاً آشفتگی نیست؛ دلیل عظمت است، من دید منفی ندارم.

✦ یعنی شما معتقدید که فلسفه اسلامی چنان گسترده بوده که جنبه آموزش مغفول قرار گرفته است؟

این فلسفه چنان به کمال رسیده بود که نوآوری در آن غیر ممکن شد. این چیزی که بدان فلسفه اسلامی گفته می‌شود که البته در این مورد بسیار حرف داریم که آیا فلسفه اسلامی وجود دارد

✦ با توجه به اینکه شما معتقدید در طول تاریخ فلسفه اسلامی جنبه آموزشی مغفول قرار گرفته، می‌خواهم این پرسش را مطرح کنم که در فلسفه اسلامی سه مکتب مشاء، اشراق و متعالیه وجود دارد که حکمت متعالیه به زمان معاصر ما نزدیک تر است، کدام یک از این سه مکتب جنبه آموزشی بیشتری داشته است؟

اولاً شما اثبات کنید که نمایندگان این سه مکتب - یعنی ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا - دارای منظومه فلسفی مختص به خودشان بوده‌اند، بعد اثبات کنید که آیا جنبه آموزشی هم داشته‌اند یا نه درست است که ابن سینا در قبال ارسطو حرف دارد، شیخ اشراق در قبال مشائیان حرف دارد اما اگر من آن مسأله‌ای را که شما می‌گویید، در نظر داشته باشیم، در میان این افراد

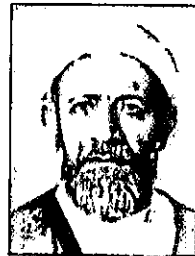
بانه، تصور می‌کنید فلسفه اسلامی چیست؟ فلسفه اسلامی ما حاصل تمام تفکرات دنیای قدیم است که به تمدن اسلامی منتقل شده و به او جوش رسیده است. وقتی که می‌گوییم فیلسوف به معنای موسس ندریم، مطلقاً معنای منفی مراد نمی‌کنیم بلکه معنای ما کاملاً مثبت است. این تفکرات چنان به کمال رسیده است که امکان نوآوری وجود ندارد. در محدوده آن چیزی که فلسفه اسلامی گفته می‌شود، امروزه امکان ندارد نوآوری صورت گیرد.

چرا؟

برای اینکه به کمالش رسیده است.

معتمدید فلسفه اسلامی در اوج کمال وجود دارد و هیچ گونه امکان نوآوری و تاسیس در آن موجود نیست؟ مطلقاً مسائلی که کلاسیک فلسفه اسلامی است، امکان نوآوری وجود ندارد.

بعضی طی سالیان اخیر صحبت از روز آمدی فلسفه اسلامی و پاسخگویی به مسائل جدید را مطرح می‌کنند، آیا در این موضوعات نوآوری امکان ندارد؟ نوآوری انواع مختلفی دارد. این حرف در جای خودش درست است. به اصطلاح قدما باید تحریر شود؛ آن هم از حیث صوری و لفظی متن، صحبت من منعطف به معنی است. معنای فلسفه اسلامی در اوج کمالش قرار دارد. اگر کسی در معنای فلسفه اسلامی بخواهد نوآوری کند، فقط تخریب می‌کند؛ درست مانند داستان شعر نو که در کشورمان برپا شد. عده‌ای آمدند شعر نو را طرح کردند. اینها غیر از اینکه آمدند ادبیات ما را تخریب کردند، چیزی اضافه نکردند. کسی می‌تواند نوآوری کند که مطالب قبلی را داشته باشد و مطلب جدیدی بیآورد. به قول مرحوم هانری کربن که در باب زمان انفس می‌گوید گذشته پشت سر ما نیست، گذشته زیر پای ماست. ما روی گذشته ایستاده‌ایم، نه اینکه از روی آن رد شده باشیم. مرحوم آریان پور هم یک بار سر کلاس گفت که گالیله می‌گوید من بر دوش افلاطون سوار شده‌ام، نه اینکه بر پای آنها قرار گرفته باشم. البته عذر می‌خواهم این حرف‌های روزنامه‌ای را نباید دور انداخت که گذشته رفت، انسان است و تاریخ و تاریخ یعنی اکنون.



همان طوری که در این گفت‌وگو تصریح شده است علامه شعرانی از جمله افرادی بودند که فلسفه اسلامی را بر اساس سنت قدما تدریس می‌کردند. مرحوم شعرانی همیشه این دغدغه را در دل داشت که چرا پس از گذشت قرن‌ها حوزه‌های علمیه نتوانسته‌اند تحولی در برنامه‌ها و روش‌های تعلیم و تعلم به وجود آورند تا فارغ‌التحصیلان حوزه‌ها همچون کشیشان مسیحی بتوانند در درون مراکز علمی جهان نفوذ کنند.

موضوع بحث ما هم به عبارتی نگاه تاریخی دارد که ما از یطن تاریخیمان به دستاوردهای بی‌رسیم.

چنین نیست که گذشته رفته و اکنون آمده باشد. اکنون و دیروز و امروز و فردا به قول دکتر فردید، پس فردا همگی یک مساله‌اند. کسی می‌تواند نوآوری کند که بر دوش گذشتگان ایستادگی کند. در فلسفه کسی می‌تواند نوآوری کند که جامع معارف گذشته باشد. آیا شما چنین کسی را پیدا می‌کنید؟ نوآوری در مسائل فرهنگی ما به طور نمونه در شعر و فلسفه هر دو معنای تخریب پیدا کرده است، نه تعمیر.

با توجه به توضیحات شما، باید گفت که فلسفه اسلامی به هر ترتیب در طول تاریخ به نسل‌های بعدی سپرده شده و به عبارتی آموزش داده شده است. برای مثال بهمینیار نزد ابن سینا آموزش دیده است. شما آن شیوه آموزش را چگونه می‌بینید؟

اولاً من مقدمه‌ای عرض کنم؛ من پروژه‌ای را کار کرده‌ام و امروز می‌توانم بگویم که در متون فلسفی شاگرد فلان کسم و آن را سینه به سینه به ابن سینا برسانم و بر مبنای شواهد و مدارک تاریخی صحبت کنم. حلقه مفقوده‌ای بین ابن سینا و فارابی وجود دارد که اگر آن را هم بیابیم، از فارابی تا اسکندریه هم مشخص است. ما امروز می‌توانیم اهل فلسفه معاصر را به اسکندریه برسانیم.

به عبارتی شما جنبه آموزشی را هم به صورت سینه به سینه مورد توجه قرار داده‌اید؟

بله، دقیقاً همین گونه است. من شاگرد مرحوم جلستنی، ایشان شاگرد میرزا مهدی آشتیانی

و او شاگرد میرزا احسن. کرمانشاهی و او شاگرد میرزا احسن نوری تا برسد به ملاصدرا و دوانی و خواجه نصیر تا برسد به شیخ الرئیس. از ابن سینا هم به فارابی و اسکندریه و توافلاطونیان. به این معنا فلسفه اسلامی سینه به سینه نقل شده است.

یعنی سینه به سینه آموزش داده شده است؟

من در مورد کلمه آموزش شما قدری تردید دارم. اگر مرادتان از آموزش این است که فیلسوفی باشد که خودش منظومه فکری‌اش را انتقال داده باشد، این شیوه کلیت ندارد ولی اینکه مسائل کلاسیک فلسفه را سینه به سینه به هم انتقال داده باشند این آموزش وجود دارد.

ما در مورد این واژه باید به یک توافق برسیم. شما می‌گویید من شاگرد آقای جلستنی بودم و ایشان شاگرد میرزا مهدی آشتیانی تا می‌رسد به ابن سینا. این شاگردی شما آیا تلمذ نبوده؟ آیا آموزش و فراگیری نبوده؟ صدر صد بوده امانه به این معنا که در ذهن شما آقای جلستنی حرف مستقل داشته باشند و آن را شفاهی به من منتقل کرده باشند. من در خدمت ایشان اسفار و اشارات و دیگر متون را خواندم.

شما که این شیوه آموزشی را دیده‌اید و از آن به نیکی یاد می‌کنید اکنون که سال‌ها گذشته و ما آکادمی‌های فلسفه داریم آیا نقدی هم به شیوه آموزشی آن وارد می‌کنید؟

طبیعتاً هیچ چیزی کامل نبوده و یقیناً نقص‌هایی داشته است؛ یکی آنکه بی‌نظمی‌هایی بود معروف است که در حوزه می‌گویند نظم در بی‌نظمی است. تعطیلات زیاد باعث می‌شد که از درس دور شویم. یکی دیگر پاره وقت بودن است. من در دانشگاه صنعتی شریف تدریس می‌کردم. در آن ایام هر روز خدمت آقای جلستنی می‌رفتم تا نیم ساعت درس بخوانم. در قدیم شاگرد و استاد در یک حوزه به شکل تمام وقت با هم بودند و کارشان تدریس و فراگیری بود. در زمان ما این گونه نبود. البته سابق فلسفه را در اخفاء و همراه با ترس و لرز تدریس می‌کردند که الان این گونه نیست. از این مسائل که بگذریم من گمان می‌کنم اگر کسی بخواهد واقعا وارد این مقولات شود هیچ راهی جز همان راه قدما نیست.

یعنی شما معتقدید اگر فلسفه اسلامی بخواهد از طریق و شیوه قدما آموزش داده شود نتایج بیشتری به دست می‌آید؟

اصلاً غیر ممکن است؛ نه اینکه نتایج بیشتری به دست بیاید. غیر از شیوه قدما اصلاً امکان آموزش فلسفه اسلامی وجود ندارد. من چون در دانشگاه هم بودم، به خود حق می‌دهم که انتقاد بکنم و این انتقاد از خود من هم هست. متأسفانه نظام دانشگاهی ما مطلوب نیست. شما یک نفر در علوم انسانی و در فلسفه به من نشان دهید که تربیت شده صرف دانشگاه‌های ایران باشد و درخشیده باشد. من که نمی‌شناسم. تمام اشخاصی که درخشیده‌اند، سابقه طلبگی دارند و تحصیلات حوزوی داشته‌اند. من سراغ ندارم خود دانشگاه به تنهایی کسی را تربیت کرده باشد که همدوش بقیه باشد. اگر شما سراغ دارید به من هم بگویید!

قدری در مورد کتاب‌های فلسفی صحبت کنیم. آیا کتاب‌های اشارات ابن سینا، اسفار ملاصدرا یا آثار ملاحادی سبزواری می‌توانند در زمانه معاصر ما انتقال دهند؟ ما هم می‌توانیم آموزش فلسفه اسلامی بدهیم، در حالی که به زعم شما ما از آن زمان دور شده‌ایم؟

قطعا می‌تواند انتقال دهند. کسی که می‌خواهد وارد ساحت فلسفه اسلامی شود باید گفت ره چنان‌رو که ره‌روان رفتند.

یعنی شما متن قدما را قبول دارید و متون معاصر را تایید نمی‌کنید؟ من متن قدما را قبول دارم. باید گفت که اگر متون معاصر همان مطالب قدماست خوب، همان منابع را اخذ می‌کنیم. به گمان من اگر قرار است کار مفیدی صورت گیرد باید تحریر کرد.

وقتی که می‌گوییم فیلسوف به معنای موسس نداریم، مطلقاً معنای منفی مراد نمی‌کنیم بلکه معنای ما کاملاً مثبت است. این تفکرات چنان به کمال رسیده است که امکان نوآوری وجود ندارد. در محدوده آن چیزی که فلسفه اسلامی گفته می‌شود، امروزه امکان ندارد نوآوری صورت گیرد

اسفار ملاصدرا نه جلد است. اگر اسفار را تحریر کنیم می‌توانیم آن را در یک متن کمتری که به متن اصلی ضرری نرزد در اختیار مخاطبان قرار دهیم. کتاب اسفار از مهم‌ترین متون فلسفی است اما کتاب درسی که نیست و خود مرحوم آخوند ملاصدرا هم می‌گوید که این کتاب درسی نیست. این اسفار را می‌شود کتاب درسی کرد. قدمای ما اصلاً لزومی نمی‌دیدند که کتاب درسی بنویسند چرا که به بهترین وجه این کتاب‌ها وجود دارد. همین شرح منظومه ملاحادی سبزواری را اگر کسی پیش استاد میرزا بخواند، چه بساز دیگر متون مستغنی شود.

با توجه به انتقاداتی که به شیوه‌های آموزشی وارد گردید اکنون در دانشگاه‌های ماسه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری فلسفه اسلامی آموزش داده می‌شود؛ به عبارتی متون قدما را آموزش می‌دهند. فکر می‌کنید این شیوه‌های آموزشی که خود شما هم در آن حضور داشتید آیا می‌تواند فلسفه اسلامی را انتقال دهد؟

اصلاً گمان نمی‌کنم فلسفه اسلامی را بتوان انتقال داد. به طور مثال بگویم در دوره فوق لیسانس عرفان در دانشکده‌ای فصوص می‌گفتم. یک روز به کلمه جنس، نوع و فصل رسیدیم. من از دانشجویان پرسیدم که جنس، نوع و فصل چیست؟ یک نفر هم جواب نداد. اینها کنایه نداشتند. لیسانس گرافیک وقتی می‌آید در فوق لیسانس عرفان می‌نشینند، همین می‌شود. من معتقدم نظام آموزشی ما در باب فلسفه و عرفان صددرصد غلط است و هیچ ارتباطی با بدنه فلسفه اسلامی ندارد. اگر من لیسانس فلسفه داشته باشم و بخواهم فوق لیسانس گرافیک بخوانم، آیا می‌توانم کاری انجام دهم؟ آموزش فلسفه بدون تردید مقدماتی دارد.

اگر بخواهیم این نظام آموزشی به‌زعم شما غلط را اصلاح کنیم تا چه اندازه امکان تألیف کتب آموزشی فلسفه اسلامی مهیاست؟

همین آثار فلسفه قابلیت دارند. اشارات، چندین قرن است که کتاب درسی است. تألیف کتاب آموزشی فلسفه کار یک نفر نیست؛ کار گروهی است. چند استاد باید همین متون فلسفی را به یک متن درسی تبدیل کنند. مرحوم آشتیانی به دکتر نصر می‌گفتند شما بیایید پیش من متون را دقیقاً بخوانید و به قلم خودتان بنویسید، من آن را ببینم و امضا کنم و شما به انگلیسی ترجمه کنید. کار باید این گونه انجام شود. چه اشکالی دارد منظومه را به صورت کتاب درسی تحریر کرد.

شما برخی از حکمای معاصر را دیده‌اید که البته نام بعضی از آنها را بریدید، این

افراد معمولاً چگونه متونی را آموزش می‌دادند؟

بعد از ادبیات و منطق، منظومه، اشارات، حکمه الاشراق و اسفار و کم‌وبیش شفا و بعد هم عرفانیات جزو آثاری بود که مطالعه می‌کردند. این آثار به جدم می‌تواند امروزه هم مورد تدریس قرار گیرد. فلسفه امروز و دیروز ندارد. حقایق مربوط به تمام زمانه‌هاست.

فلسفه امروزه به گونه‌ای قرار گرفته که دو وجه دارد؛ یکی از آنها در محافل دانشگاهی قرار دارد و در اینجا استادان رسمی، واحدهای درسی از پیش تعیین شده را آموزش می‌دهند. گونه‌ای دیگر مربوط به کسانی است که خارج از دانشگاه‌ها فعالیت می‌کنند. اینها با تألیف و ترجمه آثاری که به آن تعلق خاطر دارند به ترویج آرا و اندیشه‌هایی که باور و اعتقاد دارند، می‌پردازند. این دو شیوه بیشتر در ترویج فلسفه‌ها و اندیشه‌های غربی است. فلسفه اسلامی کمتر به این دو شیوه نزدیک است. نه دانشگاه‌ها می‌توانست استادان و چهره‌های شاخص تربیت کنند که شما نیز انتقاداتی وارد کردید و نه خارج از دانشگاه‌ها توانسته مخاطبانی داشته باشد. در یک دوره‌ای به طور مثال در انجمن حکمت و فلسفه مرحوم حائری سلسله سخنرانی‌هایی با مضمون فلسفه اسلامی برگزار کردند، الان بدین گونه نیست. به نظر شما چرا این گونه شده و آیا ما اکنون آن توانمندی را داریم که مثل سابق فعالیت‌های چشمگیری صورت بدهیم؟

یقیناً می‌توان انجام داد. این گونه کارها قائم به اشخاص است. جنبه عمومی که ندارد. برای اینکه بتوان آن شکوه را دوباره برقرار کرد، راهی که قدمارفته‌اند را مانع باید برویم. خود من لاقلاً ده نفر از حکمای برجسته را در همین تهران دیده‌ام. سید محمد کاظم عصار، میرزا ابوالحسن شعرانی، آقامیرزا خلیل کمره‌ای، سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، آقا شیخ یحیی طالقانی، میرزا عبدالکریم روشن و آقامیرزا احمد آشتیانی از جمله استادانی بودند که من خود آنها را دیده‌ام. آقامیرزا جلساتی از جمله استادانی بودند که بحق جهانی بنشسته در گوشه‌ای بود، آقای حسن زاده آملی و جوادی آملی از شاگردان ایشان بودند. متأسفانه این استادن دیگر نیستند.

عنوان آخرین سوال: آیا این چراغ خاموش شده است؟ این چراغ که ان شاء الله خاموش نشود ولی دوران فترت را سپری می‌کند. سوسویی می‌زنند و امیدواریم خاموش نشود.

کتاب منتخب معجم
الحکماء، تألیف مرتضی
مدرس گلپایه با انتخاب و
تألیف سید ذبیح‌الله
سرخ‌گل‌زاد، ۲۰۰۰
از حکما و دانشمندان
معاصر در این اثر برگزیده
شده که بر پایه حروف
الفبا تنظیم یافته است.
ابوالحسن رفیعی قزوینی،
اقبال لاهوری، جهانگیر
قشلاقی، میرزا ظاهر
تنگابنی، ملامهدی لراغی
در زمره اندیشمندان اند
که در این کتاب به زندگی و
آثارشان اشاره شده است.